

آنجا هم در آوردند چیزیکه تازکی داشت یکی کینت اسب سمندی دیدیم مال دوم سیاه شاه زاده میگفت
 این اسب مال من بود و من به دیر کتر این سیرک تعارف دادم بسیار اسب خوبی بود باز بهای آن
 کرد مثل آدم که تربیت شده باشد این اسب هم بازی میکرد خیلی خوب تعلیم گرفته بود از مسافت زیاد
 بقدر ده ذرع میرید کمال غایت را داشت یکی هم خرس سیاهی بود که مثل آدم لباس و شلوار پوشیده
 و همان طور که آدم روی اسب بازی میکند و از آن خانه پرون میرد و میاید پایین و میرود روی آن
 این خرس هم همان طور بی صدا روی اسب بازی میکرد و پایین میرید و روی اسب محبت و از کمان با
 بیرون میرفت خیلی غایت و نمائید داشت آخر هم که بازی تمام شد چوبی بدست خرس دادند و با
 دو پا جلوا افتاد و از توی مجلس بیرون رفت بعد از تمام بازی برخاسته مسافت آمدیم بمنزل شام خوردیم
 امشب باید از بواست حرکت کنیم ساعت نه بعد از ظهر سوار شده رفتیم بکار راه آهن که برویم به دلا
 چوگلی به رخد اطریش و روس که در گالسی قمت لستان اطریش واقع است شاه زاده حاکم نظام
 مجارستان آمد بالا با هم رفتیم از عمارت پایین کالسکه بسی نشسته را دیدیم با اینکه شب بود با جفیت
 زیادی در طرفین راه الی گار که مسافت زیادی بود ایستاده بودند و عا میگردند تا رسیدیم کار
 از جلوصف سر باز گذشته بر کشیم و رفتیم توی رزن طرین هم همه جا بجا شده بعد از ده دقیقه بر راه افتادیم
 تا بنه سنایون که رسیدیم بیدار بودم (روز پنجشنبه) در ساعت
 بهشت از نصف شب گذشته از خواب برخاستم هنوز در مملکت مجارستان بودیم قدری که رفتیم
 با سنایون و لوسی رسیدیم گاه بصره و کوه کرده دیدیم بکشتی است تا چشم کار میکند و تیره و تیره
 و کوه و آب و چشمه و گل سبز و چمن است و خط راه آهن از دره ها و پله ها میگذرد که روی دره با سنا
 اند از چهار تونل میگذشتیم که بر یکی بخت دقیقه طول کشید تا پرون رفتیم نام کو بهما جنگل سرد است و
 به و ابر است باران زیادی هم باریده طراوتی فوق العاده هوا و صحرای بخشید مسافت زیادی را
 تا رسیدیم به رخد مملکت گالسی لستان اطریش کو بهما تمام شد و این کو بهما سرحد میان مجارستان
 و گالسی است خاک گالسی تلکه است چمن گا و ماد یان و قاز مای سفید توی چمن سبزه میچرخد و کوهها
 کله کله در چرا بودند حاصل زراعت مجارستان را و مایجا مانزه و رو میگردند بهینطور که میرفتیم
 من بنار را در تری خوردیم تا رسیدیم بشهر لا برکت در ساعت سه از ظهر گذشته رزن در کالسی
 دسته سربازی با موزیک و برق در کار صف کشیده بودند حاکم و شاه زاده سردار قشون این ناحی
 و بزرگان حاضر بودند رفتیم پایین از جلوصف نظام گذشته سر باز با و فیله کردند بعد رفتیم با طاق گار

پنجشنبه
روز ششم

شاهزاده و حاکم روسای فنون و اعیان شهر اعترفی کردند شاهزاده سردار پیر است و بسیار شایسته
 دارد بشاهزاده نورالدین میرزای پسر ملک آرا می مرحوم نوه خاقان مغفور فتحعلی شاه همش (پوشش
 کلیوم دو و دنا میخ) است که از شاهزادگای و برتبع می باشد که در خدمت دولت اطریش
 و فنون کالیسی سپرده پاوست (جنرال قاپی) (جنرال گوپ) (کتب نادینی) حاکم شهر
 لیونان جنرال و افات) در کار برای ملزین مایرینا چیده بودند موزیکت هم میزدند بعد از آن
 بر راه افتاد و اندیم ساعت رسیدیم به پوت و الاچسکی اینجا مستغرق بدولت اطریش و سرحد خاک
 مجارستان است از اینجا هم یک ربع ساعت که باراه آهن میرو د به والاچسکی رسیدیم بیست
 استایونی که همش تار نوئل بود حاکم شهر و بعضی از اعیان و دستنه سر باز در استایون حاضر
 و ایستاده بودند باران هم میآمد و یکربا پین رفیقیم در لب و اکن معترفی شدند چند نفر از بزرگان لستان
 و مجارها آمده بودند که لباسهای غریب و عجیب مجار را پوشیده بودند خلاصه در پوت و الاچسکی
 قدری و اکن ایستاد و در و کن گاه کرده دیدیم امیرال پوف و میرزا محمود خان و وزیر مختار و شلکنف
 و یک کلنل جوان خوب خوش فامنی که همش باشکف است که او را هم بجای کلر فرستاده اند در
 و اکن ایستاده اند از ملاقات اینها خوشوقت شدیم و با امیرال تعارف کردیم میرزا محمود خان
 آمد توی و اکن قدری با او فرمایش کردیم و بعد تر حرکت کرد امیرال و سایر همراهان او هم در همین
 جا بجا شدند و در اندیم بعد از یک ربع ساعت رسیدیم به والاچسکی اینجا سر باز و موزیکانچی جمعیت
 زیاد می ایستاده بودند موزیکت زدند بارانهم در نهایت شدت میبارید همان دار بامی دولت
 اطریش ناما در و اکن خواسته آنها را مرخص کردیم زیان خان و وزیر مختار رفیقیم وین و وزیر صنایع هم
 آمده مرخص شدند و وزیر صنایع یک ماهی معالجه چشم خودش را نموده دوباره بطهران مراجعت خواهد کرد
 آنها که رفتند ما هم پانین آمده از جلو سر باز ما که شتیم و داخل اطاق کار شده از در دیگر اطاق بیرون رفت
 داخل ترن دولت روس شدیم همان ترلی است که وقت آمدن سواران بودیم رفیقیم در و اکن
 باره که جلو آمده است حالا باید در اینجا داخل این ترن بشود باره هم زیاد است و درین ترن بنیکند
 بالاخره امین سلطان باره باره وقت کرده یکی را در همین ترن جا داد و شمت و یکرا داد که از راه
 اویسا و دریای سیاه ببرند به تعلیس و در اینجا نگاه دارند تا ما برسیم از حالا تا چهار ساعت از نصف
 شب گذشته هم ترن در اینجا توقف دارد و آنوقت حرکت خواهد کرد که شش ساعت میشود خلاصه
 ترن حرکت کرد از خاک اطریش که خارج شدیم بجاکت و این روس رسیدیم (روز جمع ششم)

هشت ساعت از نصف شب گذشته از خواب برخاستیم و ابراست و در نهایت شدت
 بیمار در وسواسی گفتند سه روز است که باران به طور متصل جاریست و این بارانها برای راه آهن بدست
 مخصوص راه آهن اینجاها که اغلب جاها راه تومی دره افتاده است اطراف این دره بلند است و مثل
 خاک دستی ریخته اند و روی این خاکها رانه سنگین کرده اند نه سبزه دارد که مانع از شستن گل و ریختن
 تومی دره باشد باران این گلها را میآورد و تومی دره و راه را خراب میکند خلاصه زمین همیشه حرکت میکند
 و ساعتی سه فرسنگ بیشتر میرفت و یعنی که از تومی یکی از این درهها میرفتیم یک دفعه دیدیم ترین درجانی که
 نباید بایستاد و بخت کرده فرستادیم تحقیق کردند معلوم شد واکنی که این خلوت بعد از دله و کلنل همان
 منزل از نیکوکی از عرادهای آن از رایل خارج شده روی خاک افتاده است و از این خلوت و کلنل
 طفت شده و رنگی کرده و رنگت اجبارا که واکن را نگاه میدارند زده بودند باین جهت واکن ایستاده است
 که عیب راه را رفع کنند و این خلوت و کلنل خیلی زرنکی و خدمت کرده بودند اگر اینها نمی فهمیدند آن واکن
 که زمین بخور و سایر واکنها هم زمین بخور و بیکت بهلوحی افتاد و خطر بزرگی داشت خلاصه قدری طول
 کشید تا عمل جاست آمده عرادهها را از روی خاک بر روی رایل انداختند و بعد چند قدمی که راه رفت
 دوباره واکن ایستاد معلوم شد که باز چرخ از روی رایل در رفته است بالاخره واکن مارا که از یکطرف
 میرسد با شترخانه و سالون و بعضی اطاقهای بارانی لکئیف و از طرف دیگر با طاق غریز سلطان این
 السلطان از آن واکن معیوب باز کردند و ما حرکت کردیم آن واکن معیوب یا باقی واکنها که تا اخرانه
 بآن داشت و بعضی از طرین ما در آن ماندند و قرار شد که ما بیایم در استایون بایتم آن وقت
 لکئیف ببرند واکن معیوب را با سایر واکنهای درست که دنبال آنست بیاورند و این استایون
 درست کنند ما آیدیم در استایون (بار) ایستادیم لکئیف بروند و قدریکه گذشت واکنهای
 مانده را آورده باین واکن وصل نمودند و اندیم در استایون (ادمیزکا) طرین و همراهان پیاده شده
 در طاق استایون بنا خوردند باران حالا نیم ساعت ایستاده اما هوا تیره است بعد از آنکه طرین
 بنا خوردند باز بیکت قدری ترین توقف داشت تا تعمیر و اصلاحاتی که باید بکنند تمام شد باین
 بانه کی گرفته مثل سیل قدری بارید و باز ایستاد و چهار ساعت بعد از ظهر ترین باران افتاد و کاههای بخارستان
 تمام سفید یکدست بنبیه بکاههای سیستان ایران است کاههای بالی کالیسی طریقی اغلب کلاه پوست
 سیاه است مثل کاههای ایرانی بالی یعنی وس هم کاهشان پوست و مثل کاه ایرانست و نهایی اینجا
 هم سرشان چاق است مثل نهایی ایران چپنها صحرای روس و این وقت که دهم سفیده است با قضا

بزرگ شده آن طراوت و قوت آمدن را داشت حاصل زراعت را هم تمام جمع کرده اند از ساعت
 پنج هوا باز شد ابرها با تیره رفته آفتاب خوبی شد ساعت هشت ما شام خوردیم بعد در ساعت
 نصف شب که با ستایون (بیوزولا) رسیدیم ملترین شام خوردند بعضی از بخاری را برای انا و سا
 برای سیدن به حضور یا باین ستایون آمده با امین سلطان ملاقات کرده بودند و ما چون خواب
 بوده ایم نشده بود که به حضور ما برسند { در وقت کینه چها و صبح در ستایون
 پوموش قایما) از خواب برخاستیم هوا صاف و آفتاب گرم درخشند خوبی بود خاک روس تمام
 صحرا با سبز و در مراتع کا و با حیوانات مشغول چرا بودند بعضی جاها هم صحرا خالی از انعام و مویشی بود
 راه زیادی که را ندیم آبادی بزرگی دیدیم که همش (فواوکوا یا نکا) باز مسافت زیادی که
 رفتیم رسیدیم بالیزابت گراد) که در دست راست راه واقع بود دم ستایون ترین
 ایستاد بالباس سیمی دیدیم پایین یک فوج سواره بود که پیاده صف کشیده و موزیکان هم داشتند
 موزیک زدند از جلو فوج گذشتیم این شهر جزایالت خرن است و حاکم این ایالت در خرن می نشیند
 هم تا اینجا مسافت زیادی دارد برای پذیرائی ما با اینجا آمده بود جمعیت زیادی جمع شده بودند
 این شهر بخانه شصت هزار نفر جمعیت دارد همه هورا می کشیدند بعد از اطاق کار رده شده انظر کار
 کالسکه ایی حاضر کرده بودند که سوار شده برویم شهر را گردش کنیم سوار شده بطرف شهر رفتیم ملترین هم
 در رکاب بودند قدری در شهر گردش کرده یکت عمارت بزرگی دیدیم که گفتند یکجای هجوم امپراطور
 روس بنا کرده و حالا مدرسه است علیحضرت امپراطور حالیه هم که پارسال برای سان قشون با اینجا آمده
 بودند درین عمارت منزل کرده بودند این شهر بیشتر از چند ایینه بزرگت داشت بعد از قدری گردش از
 همان راهی که رفته بودیم برگشته آمدیم بو اگن ما بنا را توئی و اکن خوردیم امین السلطان و سایر ملترین هم
 در عمارت ستایون بنا خوردند بعد یک ساعت و نیم توقف در اینجا طول کشید تا حرکت کردیم
 سلطنت الیزابت از سال ۱۷۴۲ میلادی تا سال ۱۷۶۲ و سلطنت کازین دوم از سال ۱۷۶۲
 الی ۱۷۹۵ بوده است در عهد سلطنت الیزابت طایفه از ابالی سربسنان از سربسنان بریو
 مهاجرت کرده نقطه را که شهر الیزابت گراد در اینجا واقع است تخب کرده از امپراطرس الیزابت
 استعدا نمودند که اجازه سکونت و آبادی اینجا را بآنها بدهد امپراطرس استدعای آنها را قبول
 کرده شرط میکنند که در آن نقطه سکونت نموده و سرحد را از ناحیه و تاز تا تاز بای قدیم محافظت
 بکنند طایفه مزبور قلعه کوچکی در اینجا بنا نموده و اسم آنرا الیزابت گراد میگذارند و در زمان سلطنت

در وقت کینه چها و صبح در ستایون

امیر احمد بیگ کازین به کام لشکر کشی به مملکت فرم این موقع را نقطه نظامی خوبی مشاهده کرده حکم به توسیع و آباد
آن داد و در این وقت شصت و چهار نفر جمعیت دارد خلاصه بقدر دو دقیقه که از اینجا را اندیم در یک صحرا
چمن زایی یکده سوار سفید پوش ایستاده بودند آمدند جلوه جمعیت زیاد می نمود از اهالی اسخرو و جمع شدند
سواران شوق و حرکتی در حضور ما کردند صاحب منصب آنها را خواسته اظهار التفاتی با و کردیم و راه افتاده
را اندیم تا رسیدیم به (زنانا منکا) اینجا خط راه عوض شد و از زانامسکا برگشته افتادیم بر راه و خط دیگر و اندیم
تا ساعت هفت نیم رسیدیم به (دولگنشی و) شام را در اینجا باید خورد و یک ساعت نیم توقف
بست (روز یکشنبه پنجم) صبح نوی واکن از خواب برخواییم در میان استایون
کیکوفکا و کری ووی روک و در روی دره پل بزرگی بطول یکصد و چهل و پنج سازه بر سازه ن تفریبا معادل
دوازده و چهارک ایران است و ارتفاع بجهه سازه در روی پایه بای سنگ بسته اند از روی آن عبور
کردیم در میان کری ووی روک و دولگنشی و معادن آهن زیاد است که بهین خط راه آهن که موسوم
بخط کازین است برای این معادن درست کرده اند در میان استایون بایسی نو و انا یا و لوگان کایا
معادن زغال سنگ زیاد است که خط راه آهن موسوم بخط دانیتس را بواسطه همین معادن درست
کرده اند در میان شهرلی کاتیر و سلاو و استایون زنی دی پروشک دو ساعت نصف شب
یکشنبه گذشته اند روی پل بزرگی که طول آن یکت ورس و یک ربع است و بر روی رودخانه وانی پر
بسته شده است که ششم روز یکشنبه پنجم محرم هجری ساعت بظهر مانده در استایون او و اچ نوی بیدار
شدیم در استایون بایسی نو و انا یا بیت دقیقه توقف کردیم بعد و برق زیادی شد و ما را آن شب
باید در استایون (خارست سیرکایا) نهار خوردیم من نوی واکن نهار خوردیم و مکرزین در غارت
استایون بعد از نهار را ندیده رسیدیم با استایون (ام و روسی نیکایا) بقدر ده دقیقه ام اینجا توقف
کردیم بزرگترین طولانی از ماکدشت که جمعیت زیادی از ده و سهاوران بودند آبادی در این بحر جنبی کم است
مکرزین را راه آهن و بعضی جا بای دیگر که بسته است از دور دیده میشود بانی دیگر تمام صحرای صاف سطح است
را ندیم از پل رودخانه میون گذشتیم که این رودخانه بدریای انزوف میریزد بعد رسیدیم با استایون
تا سه وی بیست که کان چند دقیقه در اینجا ایستاده و را ندیم مسافت زیادی که طی کردیم در ساعت
شش بعد از ظهر رسیدیم به شهر تغان (رو) شام را در اینجا باید بخوریم جمعیت زیادی دور واکن با جمع شده
بودند حاکم نظامی قلمی بیکر یکی شهر هم در اینجا حاضر بودند با آنها تعارف و ملاحظت کردیم بعضی از آنها و
دختر بای خوشگل در اینجا دیده شدند امیرال پوپوف عرض کرد که برویم شهر را گردش و تماشا کنیم تا نسکیم تمام

کرده بودند ازین پایتخت شده مابا مجدالدوله و اعماد السلطه و امین جلوت و میرزا محمد خان و محمد بخان
و احوال مخصوص و غیره رفتیم برای عمارت کار از اینجا عمارت کاخ خلی مسافت است یکجائی را و الا نماند
درست کرده اند که دو طرفش باز است تا سقفش را با تخته پوشانیده اند برای حفظ از برف و باران
از اینجا مدتی رفته تا رسیدیم بعمارت کار که اینجا میرزا شام برای ملتزمین حاضر کرده بودند جمعیت یادیم در اینجا
بودند از آن در کار بیرون رفته کالسکه حاضر بود سوار شده رانیدیم برای شهر حیا با نهارا سنگت فرش کرده
بودند خانه های این شهر تمام یکمرتبه یاد و مرتبه است عمارت چندان عالی ندارد و هوای هم دارد و چندین باران
و سیع و عریض طولانی هم دیده شد از پهلوی عمارت الکساندر اقل میرا طور روس که در اینجا فوت شده است
که ششیم چون در سفرهای سابق این شهر و این عمارت را دیده بودیم دیگر با ستاج رفته از پهلوی آن گذشتیم یک
کلیسای بزرگ در وسط شهر ساخته اند حاکم هم همه جاد و جلو ما سوار کالسکه بود و ما هم از عقب میرانیدیم باد
هم می آمد و گرد و خاک زیاد می بخشم ما میرفت جمعیت این شهر از شصت هزار نفر میگویند کنار دریا
لب اسکه پیاده شدیم یکتپل چوبی بسته بودند پیاده تا آخر پل رفتیم یکت کشتی بخاری تازه از کرج آمده بود
کرج شهر است در کنار دریای قزیه و دیگر واقع که از آن شهرالی اینجا شانزده ساعت با کشتی راه است
قدری کشتی را تماشا کرده برگشته سوار شده از همان راهی که آمده بودیم برای کار رانیدیم رسیدیم کار این
السلطان و سایر ملتزمین در اطاق کار برای صرف شام حاضر شده بودند از کار بیرون رفته داخل و اکن
خودمان شدیم جمعیت همان طور دور و اکن ما را گرفته بودند در ساعت هشت شام ما را آوردند و اکن
مشغول بخوردن شدیم اعماد السلطه روزنامه اردو پمخواند و ما در وسط شام بودیم که ترن حرکت
کرد و رانیدیم شام تمام شد بعد از شام هم قدری نشسته بمساعت بصف شب مانده بود که به سقف
رسیدیم جمعی از اهل شهر و حاکم و خیرالها و صاحب منصبان در کاخ حاضر بودند و کار را چراغان کرده اسباب
تشریفات حاضر نموده بودند چون ما تازه خوابیده بودیم دیگر برخو استیم امیرالپو پو فانی سلطان
را از خواب بیدار کرده بیرون برده بود بقدر دو ساعت ترن در اینجا توقف کرد و بعد راه افتاد
مسافتی که رفتیم از یکتپل چوبی طولانی که زیرش تمام لجن و مخلاب و آبست عبور کردیم که می گفتند
خالی از خطر نیست ای محمد نند سلامت که ششیم (دو دوش بند ششم) ساعت هشت
در (کاوکاس شای) از خواب برخو استیم اینجا جزو حکومت کویان است باز در قوی ترن رفتیم و نیز
قوی ترن از کرده و ناگهت راه قدری کشف شده بود و راه زیادی که رانیدیم رسیدیم به (ادنا ویر)
اینجا چند دقیقه ترن ایستاد اینجا با با دخیلی میزد و با نوا سطره کرد و خاک بود و بعد حرکت کرده راه زیادی را

از خواب بیدار
کردند

تأسیسیدیم به (نوی بویسگانیا) من شمار را قبل از اینکه بایجا برسیم نوی واکن خورده بودیم اما این تسلط
 و سایر ملترین رفتند نوی عمارت استایون نهاد خوردند یکساخت و نیم هم در اینجا توقف شد باز در اینجا
 زن و مرد زیادی جمع بودند لباس این زنهای میان لباس ایرانی و شاهسون و دایتهای ایران و روسی و
 فرنگی است که از هر نمونه زیاد است و مردهایشان خیلی شباهت بشاهسونها دارند امروز در صحرا با خرمن
 زیادی دیدیم که معلوم شد اینجا حاصل خیز است اطراف راه بوستان و فالیرسندوانه و خرپوزه و درشت
 خلاصه را ندیم تا رسیدیم با استایون (میتو الیاودی) اینجا آفتاب غروب کرد قدری ایستاده
 بعد را ندیم و از استایونهای متعدد گذشته در ساعت نه بعد از ظهر رسیدیم با استایون (پوانش
 لادافایا) استایون بزرگی بود ما در بین راه شام خوردیم این سلطان و سایر ملترین پیاده رفتند
 برای شام بعد یک ساعت و نیم شام خوردن ملترین طول کشید بعد از شام همه آمدند به ترین جابجا شدند
 ترین شب را در اینجا توقف است و چنانچه از نصف گذشته حرکت خواهد کرد (دو دست)
 شنبه هفتم (صبح وقتی که از خواب برخاستم نوی دزه بودیم که عرض دزه بعد هزار ذرع و
 طرفین آن کوههای خیلی دار بود و نوی دزه هم خیلی و درخت پیدا داشت رودخانه از وسط این دزه می
 گذشت که رودخانه ترک بود بسیار دزه با صفا و جای خیلی است وقت رفتن چون شب از اینجا گذشتیم
 این دزه را ندیده بودیم راه آهن چنانکه پیش اشاره کردیم چنانچه از نصف گذشته که مقدارن قول آفتاب
 بود حرکت کرد اما ترین ایسته میرفت چون باید در وقت معین بود و فقط از برسیم اینجا ایسته میرفتیم صحرا
 همه جا خوب و با صفا بود و بهینطور را ندیم تا در ساعت نه و نیم رسیدیم بکار و لا و فقط از در کار حاکم شهر
 و خبرها و اهل نظام و اعظم و اعیان شهر حاضر بودند از ترین پایین آمدیم حاکم شهر همان جایی است که وقت
 رفتن دیده بودیم و همش (سبیکالوف) است یکت جنرال بلند قد تو مندی که ریشهای بلندی
 از دو گونه اش افتاده بود و او را بروهای پوسیده و چشمهای درشت داشت دیدیم که کماندان قشون فقار
 و همش (کینا زای لاخوادوف) است یکدسته سران صف کشیده بود و موزیکت میزدند از
 جلو آنها گذشته بعد ایستادیم سر باز باز جلو ما دخیله کردند بعد آمدیم با طاق کارانه از طرف پیرون آمده
 با امیرال پوپوف و حاکم سواره شده را ندیم برای منزل منزل ما در عمارت دولتی است این شهر فقارانه
 صحرائی بوده چاه شصت سال است که شروع با بوی اینجا کرده اند و بعضی خانه ها و اماکن ساخته اند اما
 عمارت خوب معتبر اینجا همان عمارت دولتی است مرغیخانه و مدرسه هم دارد که بر دی و مینا سبک ساخته
 این شهر و لا و فقط از شهر قشون است قشون زیادی در اینجا توقف دارد بواسطه راه آهن که از اینجا بفرنگ

بنفسه
 بنفسه

و کرجستان می رود و خود این شهر هم در میان دریا می ماند بران و دریا می سیاه واقع است بخارنگاه متغیر
 شده است بخار برای هم در اینجا زیاد هستند که داد و ستد میکنند سکنه و ابالی اینجا مرکب از طوایف
 مختلفه هستند از عرانی و ترک و کرجستانی و آرمینی و داغستانی و چرکس و نزدکی و باشاچقی و قزاق و روسی و تاتار
 و هر طایفه که شخص بخوابد در اینجا پیدا میشود خلاصه رسیدیم بجا رت حاکم عمارت دو مرتبه کوچک است یک
 تالار بزرگ در وسط و دو اطاق هم در جنبین دارد مرتبه بالا هم همین طور است باغی هم در جلو عمارت دارد
 که قدیمی از جلو آنرا گل کاری کرده اند و حوضی دارد آب کمی می آید باقی باغ دیگر طبیعی است چشم انداز خوبی به
 کوه های قفقاز و کمی هم بشهر دارد برای توقف و شب بسیار خوب است یکت پرده بزرگ صورت عجله
 امپراطور و یکت پرده بزرگ صورت علی حضرت امپراطرس و یکت پرده بزرگ صورت نواب ولیعهد
 عالیله که همه خیلی شبیه است در تالار بزرگ گذارده اند پرده های کوچک دیگر هم از امپراطور مرحوم نیکلاد
 بعضی تاتارهای قزاق و صاحب منصبان دیگر در اطاقها آویخته بود و بیرقهای قشون و قزاق را هم در توی
 تالار بزرگ گذارده بودند آمدیم با طاق خودمان قدیمی را حاکم کردیم امین حضور که تلگراف کرده ایم
 از طهران بیاید پیش ما اینجا آمده بوده است یقین داشتیم وقت ورود ما در کار حاضر خواهد بود و کار
 او را ندیده منزل که آمدیم طوی کشید تا آمد پرسیدیم کجا بود می عرض کرد از طهران خیلی مجله آدم از قزو
 تا رشت را شش ساعت و از تفلیس الی ولاد قفقاز را یکسره آدم و بانیواسطه ناخوش شده تب کردم
 معلوم است باین مجله بر کس بیاید ناخوش میشود فردا هم مراجعت تفلیس میکند که از اینجا از همان راهی که آمده
 بوده است بطهران برگردد خلاصه بنا خوریم و بعد از بنا رفتیم توی باغ خیلی گردش کردیم مردم از رشت
 مجله بانی باغ برای دیدن ما از دحامی کرده بودند بعد از گردش آمدیم با طاق حکم کردیم امین بایون عکسها
 ما را با بعضی دستخطا فردا از اینجا برای شاهزاده باو در خانه و در جال دولت بطهران برود و دستخطهای آنها
 نوشتیم بعد سوار کالسکه شده را ندیم برای حمام از بعضی کوچه ها گذشته تا رسیدیم به حمام پیاده شدیم یکت مرد
 قوی خیلی از اهل سلاطینک عثمانی اینجا آمده رعیت روس شده این حمام را ساخته است و حمام از او
 مردی از اهل ده خارقان هم دیدیم که دلاکت این حمام است حمامهای اینجا شبیه به حمامهای فرنگستان
 ساخته اند دالانی در وسط است و دو طرف حمامهای کوچک دارد داخل یکت حمام شدیم خیلی اطاق
 روشن با صفا می بود منظر بود خانه رکت دارد اطرافش هم تمام شیشه بود که آفتاب توی حمام افتاده و خود
 آن آفتاب هم مزید گرمی حمام شده بود یکت دیگری در حمام است که اجاری دارد هر وقت کوک می
 کنند بخار توی حمام پر شده گرم میشود و هر وقت می بندند معتدل میشود خلاصه حمام گرم خوبی بود و پرو

آمده سوار کالسکه شده آیدیم منزل وقت شام شد شام خوردیم بعد از شام امیرال پو پوف و حاکم آمده
عرض کردند شهر و احوال را خوان کرده اند و یک باغی هم هست که در اینجا شرفایات حاضر شده باید اینجا
رفت من با امیرال پو پوف و حاکم در کالسکه نشسته آیدیم و از جلو خانه با و معابر که چراغان کرده بودند
گذشته رفتم به باغ این همان باغی است که در سفر دوم آیدیم اینجا و از اینجا رفتم به بطرف فسلکی شب در همین باغ
چراغان مفصلی کرده و جمعیت زیادی از زن و مرد جمع شده بودند توی باغ گردش کرده رفتم تا آخر باغ یک
اطاق چوبی درست کرده اند که زنهار اینجا میرقصیدند و ساز میزدند و قمار بازی میکردند که اینجا مخصوص
این کار است اما امشب هیچ کاری نمی کردند و میخواستند شب بازی کنند و موزیک زنند چون شب
بشتم محترم بود گفتیم نکلند بعد رفتم در یک گوشه باغ که جایی درست کرده تخته ها و نشانه های کوچکی
گذاشته بودند که با تفنگ های مجلسی کلوله زنی آن نشانه ها را میزدند و آن نشانه ها بطوری بود که وقتی کلوله
تا آنها میوز و هر کدام یک صدای خاصی میکرد یکی زنگ میزد و یکی مثل فرقه صدای میکرد و اما زیاد می چراغان
مانع از قراول شدن بود هر طور بود و دو نشانه زدم و خود دجه الدوله و اکبر خان هم زدند حاکم هم یک تیر انداز
وزد و دیگر سارین هر چه تیر انداختند زدند بعد از توی جمعیت مردم گذشته سوار کالسکه شده آیدیم منزل
روز چهارم شنبه هشتم (صبح این بایون آمد مرض شد بطهران برو و این حضور هم که امروز
به نقلیس میرود و در نقلیس باز حضور خواهد رسید با صدیق السلطه حضور آمدند این حضور از وقایع طرا
عرض میکرد و هوای امروز را بر است و شب هم باران زیادی باریده بود و در ولاد قفقاز آلودی دیدیم
که سیمس تلامح حسین و از اهل خمی است نه سال است اینجا آمده مشغول امور شرعی مسلمان های تبعه
ایران که در اینجا هستند و مسلمان های تبعه روس که در اینجا سکنی دارند عیاشی مسافت راه آهن از
ولاچسکی الی ولاد قفقاز و تفصیل این راه ازین قرار است خط راه آهن از پدولاچسکی تا الیزابت گراد
متعلق به کمپانی راه آهن مغرب و جنوب روستیه است خط راه آهن از الیزابت گراد تا عارت سیمس
مال دولت است خط راه آهن از عارت سیمس تا یارستوف متعلق به کمپانی کورسکی خارکوف از ولاد
خط راه آهن از یارستوف تا ولاد قفقاز مال کمپانی رستوف و ولاد قفقاز است اما سافها ازین قرار
از پدولاچسکی تا الیزابت گراد ششصد و بیست و سه ورس است از الیزابت گراد تا دولینس یکصد و بیست
و سه ورس از دولینس تا الی عارت سیمس یکصد و سه ورس از عارت سیمس تا الی رستوف یکصد و
نود و سه ورس از رستوف الی ولاد قفقاز ششصد و پنجاه و پنجاه و دو ورس که مجموع راه از سرحد روستیه الی
ولاد قفقاز دو هزار و هفتاد و هشت ورس میشود که تقریباً معادل دویست و نود و فرسخ بلکه سصد فرسخ

شبه
چهارم

ایران است و ما این مسافت را در پنج شبانه روز باره آهین طی کردیم و تمام این مدت را در راه بودیم و علی لا اتصال میرانیم تا بولا دفقار رسیدیم خلاصه هزار خور ویم و بعد از هزار توی باغ قدری گردش کردیم و دو ساعت و نیم از ظهر گذشته سوار کالسکه شده امیرال پوف و امین سلطان و حاکم هم پیش من نشستند و اندیم برای تماشای مدارس شهر و سان فون اول فتم بدرسه که می گفتند بکینه پنجاه نفر دختر در اینجا تحصیل میکنند که چه حالا وقت مخصی آنها بود لیکن باز بقدر پنجاه نفر دختر در مدرسه حاضر بودند یکت زنی هم که بزرگ و متمرس این مدرسه است و خوب فرانسه حرف میزد حاضر بود شاگردانی که درین مدرسه تحصیل میکنند از طایفه اوستین هستند که در دوهای همین کوه قفقاز می نشینند و بعد از چهل پنجاه هزار نفر جمعیت هستند از اینجا شاگردان این مدرسه میآوردند معلم و معلمه دارند و تحصیل با و غیره می کنند و وسها اسم این طایفه را اوستین گذارده اند اما خودشان میگویند ایرانی هستیم توی اینها دختری خوب خوشگل داشتند که موی و رنگش چهره شان شبیه بزنهای فرنگی بود و بعد از دیدن اینها بیرون آمده سوار شده رفتم بیکت مدرسه دیگر زیناست که اینجا هم دخترها تحصیل میکنند داخل شد رفتم برتبه دوم داخل طاق دخترها شدیم بکزن خیلی پری که متمرس این مدرسه است ایستاده بود اینجا بقدر سیصد نفر دختر حاضر بودند که همه تحصیل میکنند از هفت هشت ساله دارند الی با نوزده ساله شانزده ساله این دخترها از ایل خود و لا دفقار هستند یک دختر بزرگ بسیار معنوی که خلیفه است علو دخترها ایستاده بود و دستهای کلی بپا داد و دخترها شعر و تصنیفی بزبان خودشان در ستیقت و ر و د ما با و از خیلی خوب خواندند و معلّمین و معلّمات دارند در زبان و جغرافی و فیریکت و غیره تحصیل میکنند امین سلطان و وزیر السلطان و ابو الحسن خان و احمد خان و ادیب الملک و میرزا محمد خان و میرزا عبد الله خان و سید محمد خان و میرزا محمود خان و وزیر مختار و میرزا نظام هندس الممالک و میرزا رضا خان در رکاب بودند دخترها از حق کردیم رفتند پائین در پائین هم باز شعری در ستیقت ما خواندند و رفتند ما هم از اینجا پائین آمده رفتم بدرسه دیگر که در اینجا هم تحصیل میکنند پیرهای زیاد بودند اینجا هم معلم و اجزاء و خلیفه خیلی داشت که مشغول تعلیم و تربیت هستند در اینجا هم قدری ایستاده آمدیم بیرون و رفتم بدرسه دیگر که اینجا هم تحصیل زبان میکنند و هم کسب صنایع و اینجا بیشتر از سی چهل نفر بودند اینها را هم دیدیم صفت آنها از چهل نجاری و آهنگری و غیره است از این آلات مصنوعات خودشان هم چند پارچه با پیشکش دادند که یکی از آنها یکت سنج کباب دوسره بود و سه پایه داشت که بسیار خوبست از اینجا بیرون آمده سوار شده رانیم برای بیرون شهر و لا دفقار که در اینجا فون برای سان و متق حاضر شده است

این مدین ابالی شهر بزرگت پول اوده اجدات نموده اسباب آنرا فراهم آورده اند دولت هم ملکی گشته
 شده ولاد قفقاز شهر نو سازی است حیواناتهای وسیع منظم خوبی دارد که از هر طرف شهر خیابان است اما عمارت
 عالی کم دارد خانه ها همه یک مرتبه و پست است چندان مرتفع و بلند نیست بهین واسطه خیلی شهر بار و حی است
 و مثل صحرائی میماند که در آن چند خانه ساخته باشند و در خانه ترک از کنار این شهر میگذرد اما از طرف
 رودخانه هم دکا کین و خانه بسیار دارد روی این رودخانه دو پل دارد یکی آبنی و دیگری چوبی آب
 رودخانه ترک هنوز کل آنرا است خلاصه رانده از شهر که بشیم دست راست یک مسجد ایرانیها ساخته
 اند دیدیم و یکت کلیسای بزرگی هم که تومی صحرانیها ساخته است دیده شد رسیدیم بار دوی نظامی بی
 ما چادری زده بودند ولی ما تومی چادر زفته آمدیم بیرون چادر تومی آفتاب استادیم امیرال حاکم و صاحب
 منصبان روسی و امین سلطان و سایر ملکنین ما هم دور ما ایستاده بودند جمعیت زیادی هم از آن
 و مرد فرنگی و ایرانی برای تماشا با اینجا آمده بودند سر باز زیادی هم علاقه بران سر بازهای معین برای
 نظم این مردم تماشائی تومی جمعیت ایستاده بودند اینجا میدان بسیار وسیعی است و میشش تمام چمن
 که کرد و خاک ندارد قشون هم ستون ستون جلوما از دور تومی صحرانیها ایستاده بودند سردار این قشون که بهما
 جزالیش سفید تو مندیست که دیر و زرد کار اورادیدم و همش (کیناز آمیلا خواروف) است با
 تمام کماندانها و صاحب منصبها سواره آمدند جلوما عظیم و سلام نظامی دادند و او را گرفتند که قشون حرکت
 کند ما هم اذن دادیم قشون باید حرکت کرده بیاید از جلوما و فیلد نموده بگذرد قریب هشت هزار نفر قشون در
 این اردو حاضر است که مرکب است از توپخانه و سواره و فوج پیاده اول فوج پیاده آمده از جلوما
 گذشته کلاه سفید لباس ماهوت سیاه پوشیده با چکمه و یکت عبا که حایل انداخته بودند و یکت کوله
 باره و یکت قمقمه و یکت تفنگ متناز بسیار خوب داشتند سر بازهای بسیار منظمی بودند این سر بازها
 باین شکل فیلد کینند مثلاً یکفوج هشتصد نفری منقسم بدو قسمت میشود که هر قسمتی چهار صد نفر است و این
 چهار صد نفر چهار ستون میشوند که هر ستونی یکصد نفر است و این چهار ستون یک دفعه از جلوما میگذرند و بپشت
 هم باد شده اولی است قسمت دوم پشت سر این دسته بفاصله پنجاه ذرع میآید که بتواند صاحب منصب
 سواره رود شود بسیار خوب وضع فیلد است این اردو و قشون هم از اهل خود ولاد قفقاز و حدود
 اینجا هستند که سالی چهار ماه در اینجا اردو میزنند و از اینجا بهر کجا باید ما مور خدمت شوند میشوند و هشت
 ماه دیگر در حق خانه هستند چهار فوج از جلوما و فیلد کردند بعد و فوج پیاده قزاق آمد که اینها اسب ندارند
 اما لباس قزاقی پوشیده اند و افواج بسیار خوب خوش لباسی هستند بعد بعد هشت تا بتری توپخانه

با کمال نظم و خیلی بجزه و سرعت از جلو ما دو ان دو ان بردند بعد از اینها چند با تری توپ کوهستانی اول
 آوردند و در جلو که بار اسبها بود و توپچیا مشق کردند و توپها را از اسب پایین آورده دوباره در جلو ما
 با سب بستند و بردند بعد از اینها چند با تری توپ کوهستانی دیگر که با سب بسته بودند آوردند
 جلو ما باز توپچیا مشق کرده و توپها را از اسب باز کرده دوباره با سبها بار کردند و بردند که در این
 دو دفعه هر دو مشق را کردند بعد از اینها سوارهای اولان آمدند سوارهای خوب منظمی با اسبهای خوب
 یک رنگ بودند خیلی سرعت و بطور پیرته میآمدند و موزیک نظامی هم در کمال عجزی بودند بعد چند
 رژیان سواره قزاق آمد و گذشت بعد از تمام سان سوارها رفتند در یک طرف صف کشیده ایستاد
 و یکت و دو دواز میان صف بیرون تاخته اسب میدواندند و تفکات میزدند و شمشیر
 میکردند و میآمدند این طرف صف می بستند وقتی که توپخانه را از جلو ما بتاحت زد و کردند و برگشت
 توپها را باز کردند و چند شلیک توپ کردند در میان زنهای یک طرف دست راست ما ایستاده
 بودند یکتانی همان توپ اول که شلیک شد شیونی زده و افنا و غشی کرد و مدتی در حالت غیبه
 بود خلاصه سوار با هم تکتک بازی و مشق کردند و هم با جماع بازی کرده و اسب دوازده آمدند جلو
 مشق کردند و آخر تمام صاحب منصبها و سرکرد با آمدند سواره جلو ما صف زده ایستادند و باز شمشیر
 سلام نظامی دادند و ما با آنها اظهار التفات کردیم و بسیار فواج تفقه و احوال پرسیدیم و همگی دعا کردند
 بعد از تمام از سکو پایین آمده بنا کردیم از نوی این جمعیت و از جلو سوار با پیاده رفتن مسافت زیاد
 از نوی این جمعیت پیاده رفقه بعد فرمودیم کالسکه را آوردند سوار شده راندیم برای شتر یکدختری
 قوی صحرا دیدیم که لباس سیاه پوشیده کلاه سفید سالدانی سرش بود و سب بسیار خوبی سوار شده
 پیش هم بازی میکرد دختر بسیار خوشگل قبول طنازی بود و امیرال پوف یک نفر قزاق فرستاد او را
 آوردند دم کالسکه قدری با او صحبت کردیم و فرمودیم اسب دوازده خیلی خوب اسب دوازده است
 کرد و بازی نمود و پیش هم بسیار ممتاز بود این دختر و دختر یکت ناچریست خلاصه قدری بازی و شتر
 نماشا کرده چون پیش از دو ساعت بغروب نمانده بود راندیم برای منزل سیدیم و قدری شربت
 کردم بعد شخصی که شمش (رژمی و شکلی) و فرمانده فوج دوم قزاق شرفی یکی تیرسکی است به حضور آمد
 یکت کتاب تاریخ قزاقها را که در کنار رودخانه ترک می نشینند به حضور آورد عرض میکرد این قزاقها
 چهل هزار خانوار هستند و در وقت جنگ دوازده فوج قزاق برای جنگ میدهند خلاصه
 صدیق است لطفه و ناصر الملک و معاون الملک فردار اینجا میمانند و پس فردا از عقب ما میآیند

و از راه دریای اتری میروند بطهران آمدند به حضور قدسی با آنها با حضور این سلطان فرمایش کرده مقرر شد
 و رفتند این سلطان هم دیشب و امشب در منزل میرزا محمدخان کاشانی هم بشام موعود بوده و هم استماع روضه
 نموده است و لاوقع ققاز بندوانه بسیار خوبی دارد که هیچ جا این طور بندوانه ندیده ام بندوانه پوست سیاه
 نازک لطیف خوبست خلاصه شام خوردیم (روز پنجشنبه ۱۳۸۴) امروز باید برویم پشت
 محرم ساعت نه بعد از نصفه شد حرکت کرد من ساعت شش از خواب برخوایم کسالت کم خوابی است
 و فکر که دیدم هوا ابر است و در نهایت سبب بسیار بد بعد از ساعتی کم کم باران پدید
 آمد و تا وقت سوار شدن ایستاد آمدیم بیرون جا کم و جزا الهاد صاحب منصبان همه ضرورند با آنها تعارف
 سوار کالسکه های چاباری که در وقت رفتن هم بودند شیم و بهمان ترتیب در رسم سابق که ما جلو بودیم
 سر بعضی پیچید متناوبه آبدارخانه و پشت سر آنها این سلطان و پشت سر این السلطان هم بالچو
 همانند او پشت سر آنها غریز السلطان و باقی دیگر از قترنین بر دیف در کالسکه با بودند را ندیم از شهر
 ندیم هوا هم کم کم روشن میشد و صحرایک صفای خاصی داشت تفصیل این راه را چون در وقت آمدن
 مشروخا نوشته ایم که چند درس و چند همانخانه است حالا دیگر تکرار آن لازم نیست بهم قدره سیم
 که بعد از عوض کردن اسب در سه همانخانه کازبکت که در وقت آمدن هم بنار خوردیم بنارو از اینجا
 هوا صاف و آفتاب بسیار خوبی شد اما خیلی سرد بود و سوار شده را ندیم در وقت آمدن برف
 این کوه و اطراف جاده دیدیم اما حائری بود مگر کمی آنهم دور از راهها و در قلعه کوهها برف زیاد بود
 و دو خانه ترک همه جا حاصل خیز است و قلعه و حاصل بار مشغول در و کردن بودند راه کوه قاف را به
 راحت و سلامت طی کردیم و ساعت شش از ظهر گذشته رسیدیم به طیت حاصل از اعانت طیت و این
 در و نکرده اند معلوم میشود هوای طیت سرد تر از کازبکت است به طیت که رسیدیم بکفوح قران
 با صاحب منصب آنها پیاده ایستاده بودند از جلو آنها گذشته و فیلک کردند و بعد آمدیم تومی بالان
 که بهمان متاعل وقت رفتن بود قترنین هم همه جا باشند نه ساعت این راه طول کشید و عشت
 برای بنار و غیره معطل شدیم و بهمت ساعت راه میآمدیم خلاصه شام خوردیم (روز جمعه ۱۳۸۴)
 دهم محرم الحرام) امروز باید برویم به تقییس ساعت شش نیم از نصف شب گذشته بود
 خواب برخوایم هوا سرد بود آمدیم پائین ساعت نه سوار کالسکه شده را ندیم برای تقییس از اینجا
 تقییس و دو خانه همه جا در دست چپ است و راه از کنار و دو خانه همه جا سر ازیر تقییس میروند تا یک
 مسافتی که را ندیم هوا خیلی سرد بود که هنوز حاصل بار در و نکرده بودند اما هر چه پائین میآمدیم هوا گرمتر میشد

محرم
 دهم

و حاصلها را درو میکردند تا استایون اول هواسر بود بعد هر چه رو بپایین رفتیم گرم شد از سته چهار شنگ
و همانخانه دیگر گذشتیم تا سه ساعت از ظهر گذشته رسیدیم به همانخانه (نسیل کلانی) اینجا نار جو زدیم بعد سوا
شده بامین خلوت فرمودیم لباس سبی پوشیده برای درود به تقییس در کالسکه ما باشد را ندیم مسافت
زیادی رفته تا رسیدیم به همانخانه (مقین خط) اینجا سوا ای این رودخانه که از دست چپ مامی آمد
یکت رودخانه دیگر هم از طرف باطوم آمده داخل این رودخانه میشود راه آهن از باطوم الی تقییس هم از
پشت این همانخانه میکشید در اینجا حاجی حسین قلی خان که بار بای زیادی مارا از پاریس و راه باطوم آورد
بود خودش به تقییس آمده است دیده شد دیگر میرزا علی اکبر خان قونسل ایران در باطوم و تیمور پاشا خان
ماکونی و پسرش حبیب الله خان ماکونی در اینجا حضور رسیدند خلاصه رفتیم نومی اطاق قدری ایستادیم
بعد رفتیم نومی کالسکه را ندیم برای شهر کرد و خاکت زیادی در راه بود و نزدیک غروب رسیدیم شهر
تقییس امین حضور و معین الوزاره جنرال قونسل تقییس نومی صحرا آمده از کالسکه پیاده شده ایستاده بودند
فرمودیم سوار شده از عقب آمدند جمعیت زیادی طرفین راه از فرنگی و ایرانی ایستاده بودند و دعا
میکردند بچه و تجار ایرانی زیاد بودند بعضی از کبرها سرنما و طفل میزدند رسیدیم بدرب عمارت دولتی
پرنس دندوکف کرساکف فرمانفرمای قفقاز در تقییس نیت پرنس شریف که جنرال معتبر است بجا
او نایب است در ب عمارت ایستاده بود مرد معقول بسیار محترمت از جلو یک سته سر باز که ایستاد
بودند گذشتیم و آیدیم نومی عمارت تمام سردار با و جنرالها و صاحب منصبها و قونسلهای دوله و خارج از المان و
فرانسه و عثمانی و غیره حاضر بودند با همه آنها تهنیت احوال برسی کرده آیدیم با طاق و منزل مخصوص خودمان
که همان منزل سابق بود شام خورده راحت کردیم (دو شنبه یا دهمی) امروز موقوف
تقییس هستیم هوای تقییس چندان خوش بوانی نیست نومی دزد و افع است امروز هم آفتاب بود کای
که نسیم میآید نسیم رطوبت داری بود و نار جو زدیم دو ساعت بعد از ظهر کالسکه حاضر کردند سوار شدیم
مجددآله در کالسکه ما بود امیرال پوپوف و پرنس شریف نایب الحکومه در یکت کالسکه دیگر
از جلو ما سوار شده سایر ملترین هم از عقب کالسکه های دیگر نشسته اندیم برای بالای کوه تقییس که از
بالا شهر را تماشا کنیم را ندیم از بعضی کوهها گذشته رسیدیم بیکت کوه خلی سر بالا بود و میش را هم با
سنگهای قلوه فرش کرده بودند که کالسکه خلی رجعت بالا میرفت ازین کوه که بالا رفتیم بیکت چرخ خورد
راه خوب شد و دور نمای شهر افتاد بدست چپ و کوه افتاد بدست راست را ندیم تا رسیدیم
قلعه خرابه قدیم تقییس اینجا پیاده شده کالسکه ما را دادیم از همان راه بردند پامین و قرار که خودمان از اینجا

شهر
نیز

پیاده به پایین مراجعت کنیم و از یکت باغی است روده اند از انجا سوار کاسک شویم و برویم بمنزل امان بالا
 شهر آتشا کردیم خوب چشم انداز و دورنمایی دارد خود شهر و رودخانه (کرز) و مقبره شیخ صفهان که در بقعه کوچکی
 واقع است و توپخانه و جبهه خانه و بارو ط کوپخانه تعلیس که از طرف شهر و دامنه کوهی خارج از شهر واقع است
 خیلی خوب نمایان بود یکت عمارتی بهم که وقت رفتن پی آرا بر میداشتند و حالا نزدیکت به سفت
 دیدیم گفتند برای دختر ما مدرسه میازند که بنای بسیار بزرگت عالی است قدری انجا را تماشا کردیم
 و بعد از توی یکی از برجها که دروازه بود داخل قلعه شده و از قلعه خارج گردیده یکت راه صحیح باریکی بود از
 گرفته آیدیم پایین این قلعه روی این کوه واقع است و این تپه متدرجا کوچکست و پست میژد تا آخر قلعه میرسد
 با قول محله شهر که ما از انجا خواهیم رفت از کنار این جاده باریک یکت هزارب صاف خوبی بقدر نیم
 سکت همه جا با این جاده میرود پایین از طرف نر بکدره است بنو و درختهای انبوه دارد از طرف دره هم
 یکت کوهیت شکی که شکل اختی است از راه صحیح آمده تا رسیدیم به دو سه پله که انجا یکت چشمه آب جوی بود که از کوه
 بیرون میآید و زیرش یکت حوضی درست کرده اند و قواره کرده قدری انجا ایستادیم و بعد سران بردیم
 رسیدیم یکت باغی باغ کوچکی بود گلکاری کمی کرده بودند درختهای در هم جنگلی و صغی داشت بعضی درختها شبنم
 خرمادیده شد قدری انجا نشسته بلو آوردند و خوردیم بلوی انجا کوشش سفت است اما مزه خوبی دارد از انجا
 برخاسته باز سران بردیم تا رسیدیم با قول محله و خانه های شهر بل این محله تمام ایرانی هستند زن کرجی و ایرانی و روس
 و تعلیس و در انجا خیلی بود زنهای ایرانی همه رومی گرفتند از انجا سوار کاسک شدیم بالای این محله همان کوهی است
 که قلعه روی آن بود و در دست چپ واقع است را ندیم از این محله گذشته رسیدیم به محله دیگر که خیلی طولانی بود
 بعضی نه های کرجی خیلی خوشگل در انجا دیده شد از این محلات گذشته رسیدیم باصل شهر و کمر نه های بزرگت و قدری
 دیگر آمده وارد منزل شدیم اشب در قونول خانه ایران با شماع روضه و صرف شام میرویم ساعت
 دهم بعد از ظهر با امین سلطان و امیران و پوف توی کاسک نشسته اندیم قونول خانه نزدیکت بودند
 رسیدیم جلو انجا چراغان خوبی کرده بودند به عمارت سیده پیاده رسیدیم عمارت بسیار عالی بزرگی است که
 میتوانیم ما هم در انجا منزل کنیم از پله بار خیم بالا اول داخل تالار بزرگی شدیم چهل چراغها و دیوار کوبهای حمای
 ممتاز و اطاقهای تو در تو همه را اینر بجهت شام چیده بودند همه تالار با و اطاقها را کرده اندیم و در آن
 تالار بزرگت صندلی گذاردند من ششم روضه خوانها وارد شدند اسامی روضه خوانها از این قرار است آقا
 میر علی کبر تبریزی آقا میر یوسف شتی آقا سید احمد نوری آخوند ملا ابو طالب تبریزی آقا شیخ محمد حسین تبریزی ملا
 محمود تبریزی آقا میر اسد الله تبریزی ملا حسین مراغه میرزا علی کبر سلماهی (سادات) آقا میرزا بهیم علمداری

اقای سرافکر کوه کمری حاجی سید حسین سلماسی میر غلام خونی سید حسین تبریزی در اویش حاجی تقیقلی اریو
 حاجی عباس تبریزی مشهدی ستار تبریزی مشهدی حاجی قای تبریزی مشهدی کریم خونی روضه خوانها و
 در اویش بفارسی و ترکی روضه خواندند و مدح کردند بعد از تمام روضه شام خوردیم معین الوزاره شهسپر
 دارد یکی یازده ساله که روسی خوب میداند یکی هفت ساله و یکی شش ساله که زبان فرانسه را خوب
 حرف میزنند پس بایشان خوب تربیت کرده همه قابل خوانند خلاصه یک ساعت نصف شب ماندیم در خانه
 آمدیم منزل یکت پرده صورت خودمان که کار محمد حسن نقاش لال حرم معروفست در قونسلخانه دیدیم
 این دزدان قونول گری حاجی میرزا حسینخان شیرالدوله سپهسالار حرم به تقلیس فرستاده شده است تاریخ
 ساختن پرده هزار و دویست و شصت و نه هجریست که تا حال سی و شش سال میشود (دو دیکشنه)
 امروز باید برویم به اقصای باراه آهن سه ساعت راه است چهار ساعت از ظهر گذشته حرکت کردیم
 ساعت هفت با بخار رسیدیم خلاصه صبح بخوابستیم بعد از ساعتی نهار خوردیم بعد از نهار در باغ جلوعمارت
 قدری گردش کردیم تا ساعت حرکت رسیدیم به پرنس شریف نشان صورت خودمان را داده بودیم
 سینه و نیمه وقت حرکت بخور آمدن پرنس شریف و امیرال پوف و این سلطان توی کالسکه
 نشسته را دیدیم بطرف کارزار عمارت تاکا چیلی راه است طرفین راه سالالت استاده بود جمعیت
 زیادی هم از اهل شهر بایر قهای مختلف از بیرق ایران و بیرق ارمنه و غیره در طرفین استاده بودند
 و همه بورا می کشیدند رسیدیم به جمعیت زیادی حاضر شده بودند داخل ترن شده پرنس شریف
 و جزالها و صاحب منصبان شهر تقلیس تعارف و خدا حافظ کردیم و ترن حرکت نمود این واکن که سواریم بیا
 واکن خوبست تمام سیکل بکیر راه دارد وقتی که ازین راه به تقلیس رسیدیم صحرای تمام بند و پر کل بود و کوه کوه
 و کاه زیادی در صحرا می چیدند حالا صحرای آرزو است و کاه کوه سفند هم هیچ ندیدیم خلاصه ساعت هفت
 رسیدیم بافتن کفوج سالالت با موزیکانچی و بعضی جزالها در کار استاده بودند واکن پیاده شد
 از جلوصف سرای گذشته با جزالها تعارف کردیم حاکم کجه هم که باستقبال آمده بود دیده شد بعد آمدیم توی
 واکن شب را با بخار شام بخوریم و قوی واکن هم بخوریم و صبح انشاء الله با کالسکه های چاباری از اینجا میرویم
 به ولایتان (حدود حکومت و جمعیت و جزایای ابالی ترک ازین قرار است) ایالت ترک محدود
 از طرف شمال ایالتین (منا و دقل) و حاجی ترخان) و از طرف شرق به ریای خزر) و از طرف
 جنوب بایالات داغستان و تقلیس و (کوتایس) که بواسطه رسته کوه قفقاز از آنها منفصل شده
 و از طرف مغرب بایالت (کوبان) وسعت خاک این ایالت دوازده کرور و چهار صد و ششاد

سینه
 و جزالها
 و صاحب منصبان
 شهر تقلیس

هشت ارپان (جریب) یا هزار و دویست و پنجاه و شش فرسنگ مربع میباشد (ایالتی و سکنه این ایالت که از هر ملت میباشد در شش شهر و بقا (سنا فیترا) یعنی ده فراق نشین و دیات و قراء بزرگ و کوچک بسیار دیگر مقرر گردیده اند و تمام نفوس ایالت زکات بمقتضای پنجاه و چهار هزار و بمقتضای هشتاد و چهار است که بمقدور بود و هشت هزار و شصت و هشتاد و هشت هزار نفر مرد و سیصد و پنجاه و شش هزار و نود و شش نفر زن میباشد و این جماعت مرکب از منقسم از محل مختلفه ذیل است روس (۲۵۹۵۸۱) (اندیشین ساکنین بومی) (۷۵۶۵۶۷) تاتار (۲۹۰۶۹) ارمنی (۲۲۵۵) یهودی (۵۰۶) (ایرانی) (۴۸۶۸) تاکابین (۶۰۰۵) المان (۱۸۹۹) کرجی (۱۳۲۶) (ایستانی) (۸۹۶) طوایف عربیه مختلفه (۱۳۲۴) جمع کل (۷۵۳۷۸۴) از رویها جزء اعظمش قراق هستند که عددشان یکصد و شصت و سه هزار و یکصد و سیزده نفر میباشد و بعد افواج ساخو در ایالت اند که مرکب میباشد از یکت و یوزیون پایده نظام و سه رتیمان در اگن و هفت باطری توپخانه که دو باطری آنها قراق است و چهار با تالیون قشون قلعه که کلینه آنها سیزده هزار نفر میشوند (چون این ایالتی را بر حسب مذابب آنها تقسیم کنیم از قرار تفصیل ذیل منقسم میشوند) از توڈکس (۲۱۶۰۸۴) مسلمان (۴۰۳۷۵۷) شیسمائیکت و میکیش (۲۷۲۹۵) (رمنی کرجی) ۱۴۳۷۵

لوترین ۵۶۷۲ (کاتولیکت روس ۱۷۴۴ یهودی ۵۰۱۶ بت پرست ۱۲۷ مذابب مختلفه دیگر ۷۵۳) جمع کل (۷۵۳۷۸۴) (روز دوشنبه بیست و نهم) (روز بایه برویم به دلیران عجب این است که روز سیزدهم رمضان وقت آمدن دارد دلیران شدیم حالا بهم در مراجعت سیزدهم محرم است و از اینجا میرویم و چهار ماه تمام است که از اینجا رفته و حالا برگشته ایم و شب بواسطه جمعیت مردم و آمد و رفت ترنهای بخار و بوی لفظ که از باد کوبه اینجا آورده و از اینجا حاصل بفرنگستان می آید نتوانستیم درست بخوابیم و تا صبح پیش از چنانچه بخوابیده ساعت شش برخوابیم بعد از ساعتی بحال آمد و عرض کرد که پرسن دند و کف کرساکف فرمانفرمای قفقاز برای ملاقات ما آمده است برای ملاقات پرسن حاضر شدیم میرزا محمود خان وزیر مختار فرمانفرما را آورد و قوی و اکن بخار و کردیم و ما نظر اطراف داخلان رفته بود که تا اول شامیل حاق و آمد و در سر کشتی کند و با مور حکومت و عرایض مردم رسید کی نماید و میگفت محض اینکه امروز بحضور شما برسم و در روز بعد رسی فرسنگ راه با اسب آمده ام و خیلی اظهار خوشحالی میکرد و حقیقه با کبر سن خیلی خوب آمده است خیلی صحبت کردیم و پرسن را که در وقت آمدن هیچ ندیده بودیم و هشتاد و پنج تایل است و در سر یکدسته قراق رمنی و در همان محل اقامت قراق

بوده است امروز همراه فرما فرما آمده بود لباس فرانی پوشیده بود بعد از قدری صحبت فرما فرما خواسته
 رفت بیک نشان درجه دوم شیر و خورشید به پسر فرما فرما دادیم فوراً برای عرض و اظهار تشکر
 فرما فرما با پسرش نشان زده دوباره آمدند توی والکن و چینی اظهار امتنان نمودند خلاصه در ساعت نه
 باید حرکت کنیم سر ساعت نه از والکن پایین آمده رفیقیم آنطرف کار فرما فرما بهم تا دم کالسکه چارپای
 آمده اینجا با او وداع و خدا حافظ کردیم و رفیقیم توی کالسکه سوار شدند هم جا بجای شده را ندیم هم میسر سنی
 که رفیقیم رسیدیم به آفتاب این استایونی که دیشب توقف کردیم مشهور به آفتاب است که نیم
 فرسخ تا این ده مسافت دارد صحرا باد این فصل تمام زرد شده مگر کوههای جنگلی دارد که سبز است در
 اوزون آتا توی صحرا اسب عوض کردند بیک پنج کالسکه با کالسکه مخصوص ما همراه است و بهر
 کالسکه چارپای بسته میشود که روی هم صد اسب است که در هر چارپای خانه و منزلگاه عوض میشود را ندیم
 تا رسیدیم به ملاقیایک دره ایست در کنار رودخانه اشجار جنگلی دارد الا حق زیاده در اینجا برای ما
 و مله من زده نهار حاضر کرده بودند نهار خوردیم بعد از یک ساعت توقف ما در اینجا طول کشید بعد
 سوار شده را ندیم بیک اسب دیگر هم توی صحرا عوض کرده را ندیم چوباعت و نیم از ظهر گذشته دارد و بزرگ
 شدیم بعد از وضع توقعات در راه شش ساعت تمام راه آمدیم بر ساعتی دو فرسنگ که روی هم دوازده
 فرسنگ شد و در خانه اسد بیک شدیم که در وقت آمدن هم بهیچا منزل کردیم پناه خان ابروانی
 هم اینجا با استقبال ما آمده بود حضور رسید خلاصه شب شد شام خوردیم (روز شنبه)
 چهاردهم (امروز باید با پروان برویم کادلین ریس راه آهن تا آفتابا ما آمده و از اینجا یک
 انگشت لباس خوب باو دادیم و مرضی شده رفت به کلن پاش گفت هم بیک انگشت لباس دادیم خلاصه
 صبح از خواب برخاستیم سر ساعت هشت از عمارت آمدیم بیرون (کینا زاکاشیدزی) حاکم کجه
 که حاکم (الیزابت پل) هم هست مرضی شده رفت بر کر حکومت خودش (بیگروف) هم مرضی شده
 شده رفت بفقاز بعد سوار کالسکه شده را ندیم از کوه دلیران بالا رفیقیم چینی خوب و راحت رفته
 رسیدیم بقله صبح هوا باده داشت و بعد صاف شد و استایونی که بالای قلعه بود پیاده شدیم و اسب
 عوض کردند سوار شده را ندیم رسیدیم بدریاچه کوچکی که زبان ترکی معنی کبود است و این دریاچه هم
 باستانی دارد آب بودی دارد و با صفا آتا کوههای اطرافش تمام خاکی و خشک است خاصه حالا که
 پائیز است هیچ سبزه ندارد و از اینجا هم گذشته در استایون کوچکی است نهار خوردیم وقتی آمدیم سوار شویم
 عکاسی از بالای بام عکس ما را با لباس سبی ندانست سوار شده باز را ندیم از و استایون دیگر گذشته

تا وارد ایروان شدیم چون پناه خان ایروانی هم مترجم رکاب بود از کوکچه ای ایروان تمام صحراها را
 زراعت بود و خرمنهای بزرگ زیاد دیدیم و تمام این حاصلها هم دیمی است امروز باز بدیدیم کوک
 کوکچه که رسیدیم لب دریاچه مقابل جزیره کوچکی که کلیسا و معبد را منته است چهار نفر بهمان آرمی همراه
 با کلاههای سیاه و برنجهای زرد ایستاده بودند و در ورود ما تعینت گفته و عاگردند ما هم
 تا لکه چای را نکند داشته با آنها اظهار تعقد نمودیم و بعد از اندیم نزدیکت بایروان سوارهای زیاد و ایروان
 و فراق با استقبال ما آمده جمعیت زیادی از سوار پشت سر جمع شده بودند بهیچطور رانده نرسیدیم به
 پته که مشرف بشهر ایروان است در وقت رفتن درست سوار شهر ایروان رانده بودیم حالا با
 وجودی که غروب بود درست و بدقت دیدیم باغات زیاد دارد اما خوارش چندان زیاد
 نیست از پته سرازیر شده از کوچه باغات و جلو خانه ها کدشتیم اطراف را بهمانه ایروانی و روسی اینجا
 و گرجی و غیره جمعیت زیادی ایستاده بودند و باد غامی کردند از اینجا گذشته رسیدیم به عمارت
 منزل ما همان عمارت نیست که در وقت رفتن منزل کرده بودیم یک سینه سر باز جلو عمارت ایستاده
 بود از جلو آنها گذشته بعد و فیل کردند و آمدیم با طاق چند نفر کشیش نوی طاق ایستاده بودند معترفی شده
 بواهی اینجا خیلی گرم است منزل همان لاریست که وقت رفتن منزل کرده بودیم وقت شام شد شام
 خوردیم (روز چهارشنبه پانزدهم) امروز بچندین جبهه در ایروان اتراف شدیم
 آنکه امروز عید اسم گذاران علیحضرت امیرطور است در اینجا مجلس جشن و صیفاقی فراهم آورده میخوانند
 باین السلطان و سایر ملزمین ما شام رسمی به بندگی دیگر اسبابی چای پاری حاضر نیست باید حاضر شود
 بی هم باید مسجدها و اوج کلیسا برویم خلاصه رحمت پوشیده شدیم بنابر اهم باید در اوج کلیسا بخونیم
 در ساعت ده بعد از نصف شب سوار کالسکه های چای پاری شده رانیم کسانی که در رکاب بودند
 ازین قرار اند (امین السلطان غریب السلطان محمدالدوله امین خلوت احمد خان تیمور پاشا امیرال
 پو پوف اویب الملک میرزا عبدالقادر خان حاکم ایروان اجودان مخصوص اکبر خان فخرالاطهار
 محمود خان وزیر مختار میرزا رضا خان میرزا نظام حسن الملک سید محمد خان و بعضی از صاحبان
 فرنگی هم بودند مجدالدوله پیش من بود رانیم از یک سرازیری پامین رفته از روی یک پلی که تخته چیده دارد و در
 رودخانه زنگی ساخته اند کدشتیم دست چپ این پل قطعه قدیم ایروان که در اینجا عمارت قدیمی دارد دیده شد
 زیر این قطعه یک سنگ کلاخ بدی است که از زیر قطعه به منظور مالیده میآید نالب رودخانه عمارت قدیمی هم
 یک پته ایست که جزو این دیوار قطعه شده است خلاصه از پل گذشته داخل کوچه باغها شدیم و از کوچه باغها

چهارشنبه
 ۱۵

گذشته به صحرا افتادیم صحرای خشک پر گرد و خاکی بود مسافت زیادی را نده از ده شیرآباد که در دست چپ واقع بود گذشته قدری دیگر که رفتم از وسط ده از باط عبور کردیم کوه آفری در دست چپ پیدا بود و برف زیادی داشت سمت این کوه صحرا است و یک سمت دیگرش هم بسلسله کوهی وصل میشود باز بیشترش رو به صحرا است آفری کو چک در این وقت بهج برف نداشت قدری دیگر را دیدیم رسیدیم بده اوج کلیسا و در دست راست هم کوه آلاگز پیدا بود که دو قلعه دارد و چندان مرتفع نیست اما با وجود این برف زیادی دارد و بعضی د بات هم در دامنه این کوه واقع است که جز محال اوج کلیسا محسوب میشود این د بات تمام بیلاق است و از آن د بات تا قلعه کوه آلاگز باز خیلی راه است و ده اوج کلیسا ده کهنه خرابه است تازه بعضی خانه ها که رو بکوچه منظر دارد میسازند اوج کلیسا یعنی سه کلیسا و دو کلیسا خیلی قدیم و در بیرون ده واقع است و یک کلیسای دیگر قوی ده در میان قلعه است کلیساها بیرون گذشته رسیدیم بدر قلعه که کلیسا میان آنست پیاده شدیم کشتیها تمام حاضر بودند جمعیت زیادی هم از ایرانی و ارمنی و عییزه بودند یک چتری از اطللس کلی مفتول دوز که چهار پایه بلند داشت چهار نفر کشتیش گرفته بودند چون برای شرفیات ورود ما بود ما هم رفتم زیر آن چتر و تمام کشتیها بالباس رزی و برنجهای سیاه در جلو ما از دست راست و چپ میفرستند پیرای ارمنی هم در جلو آنها از دست راست و چپ آواز بخوانند و میفرستند زیر پای ما را هم تا در قلعه و صحن کلیسا با کل و بکت فرش کرده این السلطان و ملرین ما هم از عقب میآمدند بهین وضع رفتم تا رسیدیم بدر کلیسا این کلیسا قوی صحنی واقع است که اطرافش اطاق و حجر است اما کهنه و خراب شده کهنه وسط کلیسا هم رو بخوابی گذاشته و نقاشیهای آن تمام ریخته است اگر تعمیر نکنند محتمل است یک ده خراب شود خلیفه اعظم اوج کلیسا با بعضی کشتیهای دیگر در کلیسا ایستاده بودند خلیفه خطبه مفصلی در بنیت ورود ما خواند ما هم جوابی دادیم و دست خلیفه را گرفته داخل کلیسا شدیم قوی کلیسا جمعیت زیادی از مرد و زن ارمنی حاضر بودند چلو صورت حضرت عیسی ایستادیم نایب اول خلیفه شروع کرد بخواندن دعا و دعای مفصلی خواند خیلی طول کشید بعد از دعا تمام کشتیها بنا کردند بخواندن آبنکات خوشی و آخر خود خلیفه اعظم هم دخیل در خواندن شده از آنها دم گیری کرد بعد از آنکه دعای زیادی خواندند نایب خلیفه در آن قندیلها که عود و عنبر میوزانند بنا کرد و بعد سوزاندن و دعا کردن نه مرتبه دعا خواند و رو با کتان داد نه مرتبه هم دعا خواند و رو بصورت حضرت عیسی کتان داد نه مرتبه دیگر هم دعا خواند و رو بصورت حضرت یرم کتان داد این یکت هشتم احترام است که نسبت با کردند دعا با که تمام شد خلیفه اعظم جنبه اش را برداشت

و سایر کیشها هم جنبه های خود را از دوش برداشته از لباس و وضع رسمیت بیرون آمدند آن وقت دست خلیفه را گرفته و در کلیسا گردشی کردیم و رفیقیم به خزانه کلیسا بعضی نشانها و اسباب دیده شد که از دول عثمانی و روس و غیره بخلفا داده بودند و بعضی سکه های کهنه و عصا ها و کلاههای کیشها که با مرور پیرودخته بودند پشت شیشها بود از اینجا بیرون آمده با همان تشریفات و چهارپایه و قندیلهای عینروا و از برای اطفال رفیقیم مادر سیدیم به پله از اینجا بالا رفته داخل عمارت خلیفه شدیم که منزل دائمی او همین جا است و صحن کلیسا منظر دارد چند اطاق نو در تونی است در اطاق مخصوصی که بجهن کلیسا منظر داشت ما بنا خوردیم این سلطان و سایر ملوک و کیششان در اطاقهای دیگر بنا خوردند یکت زنکت بزرگی بدو بر او بخت بود سه چهار مرتبه آن زنکت را زدند بعد بقدر صد نفر کیشش بیرون جوان مثل فوج نظم آمدند و از در ری رفتند بنوی خطاتی که بنا برای آنها حاضر شده بود و آن اطاق اطاق بزرگ طولانی است که بقدر دو ذرع طول است تمام در اینجا نشسته بنا خوردند همیشه روز و شب خلیفه بزرگ از موقوفات کلیسا این کیشها را بنا و شام میداد این کلیسا را هزار و پانصد و چهل و پنج سال است که بنا کرده اند خلاصه بعد از بنا چون در شهر ایروان کار داشتیم بلا فاصله با خلیفه اعظم و داع کرده سوار کالسکه شده را ندیم برای ایروان چهار ساعت از ظهر گذشته و در شهر شدیم از شهر ایروان تا اوج کلیسا دو فرسنگت راه است و در منزل شدیم قدری راحت کرده بعد رفیقیم نومی تا لارچا پنج نفر از علمای ایروان بحضور ما آمدند و آنها را ملاقات کرده رفتند به مسجد ما هم باید برویم به مسجد همان مسجدیست که در سفر سابق دیده بودیم مسجد حسین علی خان پسر محمد خان ایروانی که از حکام بزرگت ایروان بوده ساخته است از عمارت آیدیم پایین یکت در شکله کوچکی برای ما حاضر کرده بودند تنها سوار شدیم سایرین هم از عقب سوار کالسکه باشند را ندیم رسیدیم بازار می که باید از اینجا رفت به مسجد پایده شدیم جمعیت زیادی از مسلمانان و ارمنی و غیره در طرفین راه ایستاده بودند بازار است سقفش چوبست طرفین دکان دارد که کسبه ایرانی و ارمنی نشسته بعضی دستمالهای ابریشمی کار فرنگت در این بازار بود از همه رنگت خریدیم بعضی کلاههای مفتول و دوزی هم که صنعت خود ایروان است و خیلی خرفشکی است خریده شد متاع ایرانی از قبیل شالهای خراسانی و پارچه ها و یک خنجر با نجا میآوردند از این بازار گذشته جمعیت زیادی از ایرانیها بودند که همه صلوات میفرستادند نزدیک در مسجد بچه های مسلمانها شعرهای خوب در تمیلت و رود ما ساخته میخواندند نومی صحن مسجد هم جمعیت مسلمانان زیادی ایستاده بودند صحن بزرگی دارد خوب نگاه داشته اند خراب نشده است حوض بزرگی در وسط صحن دارد چهار درخت نارون بزرگ در چهار گوشه حوض است آن مسلمانان ایرانی نهادهای ابرجد بزرگت روی هم جمعه

بودند داخل مسجد شدیم اینجا دیگر جمعیتش یاد تر بود و منبر بزرگی گذارده سیاه پوش کرده بودند خطیبی بالایی منبر نشسته
خطبه با هم ما خواند خطبه که تمام شد آن بمان راهی که آمده بودیم برگشته آیدیم منزل (دو و پنجشنبه در شانزدهم)
امروز باید برویم به باشور آشپزین صبح ساعت هفت بعد از نصف شب از خواب برخواسته رخت پوشا
و در ساعت هشت سوار شده را ندیم دو ساعت و نیم که راه رفتیم رسیدیم به قمرلو اسب عوض کردیم
از اینجا هم که راه زیادی را ندیم رسیدیم به دولود در اینجا خوریدیم از قمرلو تا دولو که آمدیم دست راست ما
دوی با ساروزنگی با سار بود چون رودخانه و دوی با سار این محال امشب میبکند و همچنین زنگی با سار که رود
خانه زنگی این محال امشب میبکند و باین مناسبت دوی با ساروزنگی با سار میگویند و بات زیادی است
متصل بهم و در زیر کوه افری داغ واقع است کوه افری اینجا خیلی خوب پیدا بود هوای دولو خیلی گرم
بود بعد از نماز سوار شده را ندیم اینجا افتادیم بصرای خشک بی آب و علف هوا بسیار گرم و گرد و غبار
زیادی در راه بود را ندیم در یک چارخانه اسب عوض شد و باز راه زیادی را رانده بیکت کردند
لوچی رسیدیم از کرده سرانیز شده داخل محال شرو شدیم که باشور آشپزین منزل در محال شرو واقع است
و معیل بیکت صاحب خانه ما امشب تا مسافت زیادی الطرف کردند با استقبال آمده بود خیلی
شبه است بعد الفار در خان شجاع الملک مرحوم دارد و باز راه زیادی آمدیم تا رسیدیم به باشور
آشپزین و بمان خانه که در وقت رفتن منزل کرده بودیم دارد و شدیم وقت تمام شد شام خوردیم اینجا
انگور بسیار خوبی دارد که تچو انگوری کته دیده بودیم (دو و جمعه هفدهم) امروز باید از باشور آشپزین
برویم بچاک ایران ساعت شش بعد از نصف شب از خواب برخواسته ساعت هفت بنای حرکت
است و معیل بیکت صاحبخانه هم ناگنار رس در رکاب ما میآمد سه ساعت هفت میرال پوف حاضر
شد کالسکه با هم حاضر کرده بودند آمدیم سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی از قراق و فوج سالکات و غیره
جمع شده بودند را ندیم از آسایون قراق که اسب عوض کردیم به بچه جوان ملکت و معیل خان بخوانی است
بصرای خشک بی آب و آبادی گرمی بود ما رسیدیم به بخوان بچانه حاکم دارد شدیم جمعیت زیادی از بخوان
و روسی جمع شده بودند نماز خوردیم و بعد وارد شده را ندیم باز افتادیم بصرای خشک بی آبادی از آسایون
بحال الدین اسب عوض کردیم و بیکت راست را ندیم برای سرحد دو ساعت بغروب مانده رسیدیم بارس
جمعیت زیادی از اردو باد و بخوان و سایر دبات روس که در آن حدود است بقدر چهار هزار نفر برای
دیدن ما جمع شده در کنار رس ایستاده بودند و یکدسته قراق و در جلوی جمعیت ایستاده بودند رفتیم نومی طاق
قونول که در بزرگ است نومی طاق ایستاده بود قدری با او فرمایش صحبت کردیم اردوی ما هم آن طرف ارس

دو و پنجشنبه در شانزدهم

دو و جمعه هفدهم

بطول رودخانه افتاده بود آیدیم سوا یکشتی شده امیرال پوپوف و پاشکف و غیره هم با ما آمدند نوی کشتی
کشتی حرکت کرد آیدیم اینطرف و لیعهد و امیر نظام در اقل خشکی با تمام امراء و اعیانی که از طهران و آذربایجان
آمده بودند که اسامی آنها این قرار است ایستاده بودند (کسانی که از طهران آمده بودند امیر آخور سرکشکی باشی ملا
الدوله حاجب الدوله ساری اصلان حنفیقلیان سررتیب برادر ساری اصلان صاحب جمع محمد تقی خان مشیرت شیخ
الاطهار میرزا زین العابدین خان مؤمن الاطهار علی خان فراتش خلوت عباسقلی بیک فراتخلوت علیخان و غلامحسین خان
پسرهای حاج میرزا کارغباس قلچیان برادر بشیرالملک (کسانی که از آذربایجان آمده بودند نصره الدوله حاجی حسام
الدوله وکیل الملک آقاخان میرنج و تمام رؤسای اکراد و صاحبان آذربایجانی لوازم تشریفات و رود
بعل آید سواراسب شدیم امیر آخوراسب کرنگی حاضر کرده بود امیرال پوپوف و کلنل پاشکف هم همراه بودند
و سواراسب شده بودند سوار و سرباز و جمعیت زیاد در سربراه بودند و جمعیت زیادی نیز از قبیل فراتش و
شاطر و تفنگدار و غیره در جلو بودند سوارهای کشیکخانه جمعی کشیکباشی و سوارهای جمعی ملا الدوله و قراقهای لیعهد
ابو جمعی نصره الدوله و موزیکانچگی زیادی و سوارهای اکراد با صاحبان که اسامی آنها در ذیل است
بالباسهای نرین و اسبهای خوب حسین راه ایستاده بودند محمد آقای ماششیشیل ماششلباس
باسواره آن که در لایحجان می نشیند سواره چار و ولی با دو سر کرده آنها که نوروزخان و سلیم خان هستند و عت
اندرخان پسر پاشا خان مظفر الدوله مرحوم (سیف الدین خان جاکم ساوج بلاغ پسر عزیزخان سردار مرحوم خفیلخان
سررتیب سلدوز و سواره قراپاپاق و سوار سلدوز و سواره مقدم با احمدخان سررتیب اکراد حیدرالملوایرلو
که در بلوک او اچق و چالدران که سرحد و جزء خومی است می نشینند و این سوارها بسیار سوارهای رشیدی
هستند همه زره و چهار آئینه می پوشند خلاصه دارد سر پرده شدیم امیرال پوپوف و کلنل هم بمنزل ابن السلطان
رفته بعد بحضور آمده و خض شدند و رفتند امشب در اردو امیر نظام یکت و شکاره فصل تشبازی حاضر کرده بود
شب تشبازی شب بسیار خوب تشبازی را ساخته بودند تعریف داشت بعد از تماشای تشبازی بسر پرده آمد
راحت کردیم و این منزل که حرکت کردیم این سوارها و پیاده با که امروز دیدیم و قریب بده هزار نفر بودند در سربراه
صف کشیده بودند و از جلو صفوف آنها که شقیم خلاصه منزل ناگلین قیاست چون بقضیل منازل طهران تا سرحد آذر
بایجان بود وقت رفتن مفضلان نوشته ایم و بکر لازم نوشتن نیست همین قدر بنویسیم که روز چهارشنبه عبت و دوم
محرم وارد تبریز شده و روز و شنبه یازدهم صفرو اردو بجان و روز یکشنبه هفدهم وارد قزوین گردیده و روز
یکشنبه عبت و چهارم صفرو اردو طهران شده این سفر بزرگ را بسلامت و خوشی با خبر رساندیم تشریفات زیاد
از طرف دربار دولت و حکومت و از خلفه و ابالی طهران برای ورود ما بعل آمد و لدی نور و در تالار تخت بسلام
نشستم و شکر خداوند را بجا آوردیم

ذکر شمه از شمایل و فضایل خاصه پادشاه و حجاب خلد الله ملکه و سلطانه

شمایل پادشاه علیحضرت قدر قدرت اقدس صاحب قرانی ادام الله تعالی شوکته که همواره بر پادشاهت و
فرخنده کی مقرون است حاکی از تمامی خلقت و تناسب عناصر و اشکال قوی و استعداد حواس و تدارک
عالیه و مشاعر کامله میباشد تکیه مبارک و رکال اعتدال است و هر لباس که در برداشته باشند
سبکت جدید یا قدیم بطرز فرنی یا ایرانی نظامی یا غیر نظامی حتی جبه و امثال آن نهایت زینت و برآورد
بنظرمی آید چنانکه گاه شده که فضای قدرت پوشیده اند بمان جلوه نموده که خفایان مروارید و شب کلاه بر فرق
و قد ساکن باشند و از آن فرنگ کیانی پدید کارنده این فضول نه تنها حضرت اقدس ته باری را در ایران
و در دربار سیه رشان دیده که بگوید بخت پادشاهی و سلطنت است که چاکر و رعیت را با بطع مولد و مجده
بنماید بلکه بارها در سلیم و ممالک فرنگ با سلاطین و امپراطورهای باتکلیف حضور پادشاهان این شاهنشاه را ستوده
کرده شد اند که در همه کشور مشایسته شاه نشان است نه و صاحبان و کمفان است
بالاین پادشاهان نه زیاده بلند و نه کوتاه و آنها که از علم فیاض اند و اند که صاحب قامت معتدل
متقیم دارد و کار بار ابد است افراط و تفریط نکند و تحقیق و تجربه گفته اند کوتاه بود قفسه سبک روح بلند
ای معتدل لغامه قوی دانستند و در ضمن و برال اعضا و اندام ملوکانه را نیز خداوند تعالی است رکعت پست
بدن سفید مایل بحمرت با صفاد بی کدورت و ازین رود موی بودن مزاج ظاهری شود و با بساط و ابراز
طبع و طبیعت را بر بانی با بر باشد چهره مهر لعلان در عین خوشروئی است است و اخشام است
و سیاهی صباحت انتمای مغلی مبتین بر گونه ساحت و اقدام انوار پادشاهی از آن پیدا و اسرار کا
ازین هویدا جبین اقدس علی با وجود بطوت و مخایل شوکت لامع و کشاده و ملازمان حضرت را
پوشیده بخرمیشانت داده است گونه های مبارک متلالی باشد و درخنده چون لالی و
یتوان گفت احدی از ملوک معاصرین را این بختی و حال نیست و بنام ایرد حضرتش ابراز نیست
و خدای داند که بر کس زیارت آن جمال عظیم المثل مایل آید یک عالم خرمی و مسترت حاصل نیاید
بیت بهار است کوی پادشاه خوش که شادی و بطلعت قرش ابرو با سیاهی زیاد و پویکی

شامل هابون

تازه ای بنا گوش کشیده چشمها باز اندازد کمال سبده سفیدی متغله بر خنای بایل و فرط شامت و شجاعت
 بهترین دلایل و دید بای حق بن حضرت امیر المؤمنین و یعقوب الدین علی بن ابی طالب علیه السلام
 را همین حالت بوده و همین وصف سوخته اند و شعرا و عسکرهاست افاضه هم می اخوان در لغت و
 کابل تصفات شایسته گفته اند تازه روی است مکر باغ گلست سبزه چشم است مکر شیرین است
 مژگان بدرستی سیاه و اسباب کبرندگی گاه کشیدگی مینی بقدریکه باید و بن از کمال طبعی
 سخن نماید و ندانند ان لمعان له بجان را خوش آید ذوق مستدیر و نمایان با چاه رنخی غیر محسوس و
 فی الجمله منان نسبت اگر چه در مبادی سلطنت بکثرت بود اما پیروی کامل احکام شریعت را برون
 شارب از آن کم کرده اند تا شروع آید و ممنوع نماید با دولت سلطانی در خدمت دین باشد
 در سر و جهان شاه است سلطان که چنین باشد موی سر و صورت بازمی و نفوست سیاه بخرمائی
 مایل و باض کردن بفرود غی و در کمال شامل شاهنا بنط سینه کشاده ساعد با بلند و سینه و بنایت
 طرافت و لطافت چنانکه عروق آن بخوبی نمودار است موی سیاه نرمی بر روی دستها روینده که
 انبار پشمشیر محو بر شنبه نموده ناخنها بر نکشت کلی شفاف و اطلس مکر باریکت پاها کوچکت کلها
 وسیع و با جمل از هر جهت متناسب الاعضاء و تمام الخلقه و شکست نیست که صورت کامل با کمال معنی
 انبار است و کو هر باز و مساز مغز باید که خرد جای گزیند در مغز نغمه بختی و جهمی نعر کند بنابرین
 هر کس در اخلاق کریمه خسروانی شامل دیده و اند که با صلابت و محاسن شاهنشاهی قلب مبارکت
 رافت و محرمیت که باریافتگان را بلا طفت از حالت رعب بعالم انس آرد و در و هشت و خشت
 نگذارد بآب و لطف و سرشت طینتش از روتی ز فرق تا بقدم نرمی و ملاطفت است اما
 حکم خسروانی ماطفه و کمال فصاحت است و غنمای بلاغت و اگر کسی ببعثت نوشتن و بیانات
 و خطابه پاک در هر مورد و مقام نهر بر بفرماند خنای و سوز العجلی که در مقاصد و جهام میدهند عینا تخریر نماید هر که
 بخواند بداند که لطیف عباد است انجام کلمات و استعارات فصیح المنکلبین شیخ سعدی میباشد و یاد
 بلاغت لسان و ذائقه بیان جبر الصوت میباشد و این را نیز از باب قیافت دلیل بر شجاعت
 ارفه اند غالب مجاور است مکالمات ملوکانه بزبان فارسی و ترکی آذربایجانی است که در لغت عمومی
 مملکت ایران میباشد و از آن سینه خارج زبان فرانسوی را در کمال خوبی میدانند و زیاده از سی هزار لغت
 در خاطر دارند باین زبان هم سخن میگویند و هم می نویسند و هر کتاب و مطلب مشکلی را بدون معاونت ترجم
 و کتاب لغت ترجمه میکنند و اگر بزبان فرانسوی کمتر حرف زنند محض تعهد است انگلیسی ادر او ان لیمه
 بجهن